ما شاء اللہ ولا قوۃ الا باللہ

بعون عنایت الٰہی مفضل و منعام برای ہدایت اہل اسلام رسالۂ شریف مشتاق الیہ موسومہ

اشاعة الجمعة فی البلاد والقریٰ

باہتمام مبادئ غفران ایزد سبحان محمد عبد الرحمٰن تربیت یافتۂ نیر و مہر محمد مصطفیٰ خان صاحب مغفور لہ

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید ۱۲۹۲

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل لنا الجمعة عيداً لأولنا وآخرنا والصلوة والسلام على
من أرسل بالحجج والبرهان والفرقان إلينا وعلى آله وأصحابه الذين هم
أولنا وصولاتنا اما بعد پس بر اولو الالباب من الافاضل اهل الانصاف واضح ولائح باد
که درین ایام در دو شرط صحت جمعه یعنی سلطان و مصر منجمله شرائط میان علمای معاصرین ما اختلاف واقع
است بعض از ایشان میگویند که بلا وجود سلطان یا نائبش جمعه درست نیست و نیز جمعه در مصر جائز است
نه در قریه فلهذا این خادم الطلبه فاقد الاستعداد ناقص العقل والسداد سید ریاض حسن حنفی مذهب
نقشبندی مشرب بر بین امر جسارت نموده خواست که این مسئله را بوجوه لاتعد و ادله لاتحصی بآن اسلوب که
اختلاف از میان برطرف گردد و اتفاق بران صورت بندد و پس ازان پسند خاطر افاضل اهل انصاف
افتد این عجوله نافعه را از پردهٔ اضمار برون آورده بر منصهٔ اظهار جلوه داده در چند اوراق ثبت نماید
و از انکار زید و بکر باکی ندارد و مسمی کند باشاعة الجمعة في البلاد والقرى الآن آن عزم
مصمم شده و شروع در مقصود کرده میشود اقول بحول الله تعالی و قوته بدانید که جمعه فرض عین است و فرضیت
وی بنص قرآن ثابت است يا أيها الذين آمنوا إذا نودي للصلوة من يوم الجمعة
فاسعوا إلى ذكر الله الآية شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة میفرماید که مراد از ذکر الله صلوة
جمعه است یا خطبهٔ وی و وجوب خطبه مستلزم وجوب جمعه است کذا قالوا و مذکور در تفاسیر آنست که مراد
خطبه و صلوة هر دو است چه ذکر بر هر دو را شامل است و بر هر دو صادق انتهی و بحدیث صحیح هم فرضیت جمعه

ثابت ست عن جابر بن عبد الله رضی الله تعالی عنه قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا ایها الناس
توبوا الی الله قبل ان تموتوا الی ان قال و اعلموا ان الله قد فرض علیکم الجمعة فی مقامی هذا فی یومی هذا فی
شهری هذا من عامی هذا الی یوم القیامة فمن ترکها فی حیوتی او بعدی وله امام عادل او جائر استخفافا بها او
جحودا بها فلا جمع الله له شمله ولا بارک له فی امره الا ولا صلوة له ولا زکوة له ولا حج له ولا صوم له
ولا بر له حتی یتوب فمن تاب تاب الله علیه الحدیث رواه ابن ماجه ازین حدیث مستفاد میشود که جمعه فرض ست تا
قیام قیامت پس شخصی که آنرا ترک خواهد کرد براه استخفاف یا انکار ربوبی و در آنوقت سلطان عادل یا جائر موجود
بود پس بدعای جناب رسالت مآب همواره در تفرقه افتاده خواهد ماند و جمعیت حاصل نخواهد شد و در کار او
برکت نخواهد گردید و نماز و روزه وغیره وی مقبول نیست تا آنکه اگر توبه خواهد کرد از ترک جمعه خدای تعالی
توبه وی قبول خواهد فرمود و شیخ عبد الحق دهلوی در شرح سفر السعادة مینویسد که اگر مراد جحود و استخفاف ست او
آن خود کفر ست صریح و هیچ عبادت با کفر مقبول و صحیح نبود مگر بتوبه و رجوع باسلام و این ظاهر ست چندان
احتیاج به بیان ندارد و ظاهر آنست که جحود و استخفاف در عمل مراد بود یعنی عدم مواظبت و مداومت گویا ترک کردن
و تکاسل نمودن ایهامی بانکار و استخفاف دارد و برین تقدیر ذکر عدم قبول عبادت تغلیظ و تشدید باشد بر ترک
جمعه و این معنی اشبه و اقرب نماید والله اعلم انتهی استدلال حنفیه در اشتراط سلطان بهمین حدیث معلوم
میشود و در فتح القدیر ست من ترکها وله امام عادل او جائر الحدیث رواه ابن ماجه وغیره حیث شرط فی لزومها
الامام کما یفیده قول الجملة او اخفیه مالا وقال الحسن اربع الی السلطان و ذکر منها الجمعة انتهی ملخصا بقدر
الحاجة و وجه این اشتراط در هدایه نقل میکند حیث قال ولا یجوز اقامتها الا للسلطان او لمن امره السلطان
لانها تقام بجمع عظیم وقد تقع المنازعة فی التقدم والتقدیم وقد تقع فی غیره فلا بد منه تتمیما لامره انتهی
و در فتح القدیر ست حقیقة هذا الوجه ان اشتراط السلطان لئلا یؤدی الی عدمها کما یفیده قوله تتمیما
لامره ای لامر هذا الفرض فان ثوران الفتنة توجب تعطله وهو متوقع اذا لم یکن التقدم من امر
السلطان یعتقد طاعته او یخشی عقوبته فان التقدم علی جمیع اهل المصر یعد شرفا ورفعة فیتسارع الیه کل
من مالت همته الی الریاسة فیقع التجاذب والتنازع وذلک یؤدی الی التقاتل انتهی پس اشتراط سلطان
بدلیل نقلی و هو الحدیث المنقول و بدلیل عقلی و هو تقریر الهدایة مرود ثابت گردیده بالجمله مقصود شارع علیه الصلوة
والسلام از اشتراط امام بوجه مذکور انتظام ست در لزوم جمعه تا قیام قیامت ازینجا لازم نیاید که بر تقدیر
فقدان وجود امام وقتی من الاوقات جمعه موقوف گردد چنانچه بعضی اصحاب حنفیه فهمیده اند و تحقیق این

عنقریب خواهد آمد چنان معلوم میشود که درسلف حق اقامت جمعه من جمله حقوق رعایا بود که بامام یعنی خلیفه تعلق
داشت چنانچه بخاری درباب الجمعة فی القری والمدن درمعنی حدیثی از ابن عمر می آرد وقال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول کلکم راع وزاد اللیث قال یونس کتب رزیق ابن حکیم الی ابن شهاب وانا معه یومئذ
بوادی القری هل تری ان اجمّع ورزیق عامل علی ارض یعملها وفیها جماعة من السودان وغیرهم ورزیق
یومئذ علی ایلة فکتب ابن شهاب وانا اسمع یأمره ان یجمّع یخبره ان سالما حدثه ان عبد الله بن عمر
یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته الامام راع ومسئول عن
رعیته الحدیث وابو محمد بن احمد العینی در عمدة القاری شرح بخاری می نگارد قوله یخبره ای یخبر ابن شهاب رزیقا
بان سالما حدثه الخ استدل به علی ان من کان امیرا علیه ان یراعی حقوق رعیته ومن جملة حقوقهم اقامة الجمعة
وبه المطابقة للترجمة انتهی وبهمین معنی اشاره هست الخ در فتح القدیر بالا نقل کرده که قال الحسن اربع
الی السلطان وذکر منها الجمعة پر ظاهر است که از سالهای دراز خصوصا درین زمانه پر فتنه که این دیار در قبضه
ولایت غیر اهل اسلام درآمده است مراعات این حق بوالی هذا الوقت اصلا تعلق ندارد ولا محاله بضرورت اقامت
فرض واظهار شعار اسلام مراعات این حق بمسلمانان که باهم حکم راعیان یعنی حاکمان رعایا بمقتضای حدیث
منقول مامور اند متعلق خواهد شد که باتفاق خود با اقامت این فرض واظهار این شعار در امصار وقری
کرده باشند ورنه بروز قیامت ازین حق مسئول خواهند شد نا گزیر امام شاید عدل بر مراعات این حق باتفاق
مسلمانان اقامت جناب علی مرتضی است جمعه را بوقت محصور بودن خلیفه وقت حضرت عثمان رضی الله تعالی
عنهما چنانکه در کفایه شرح هدایه بثبوت رسیده که وقال الشافعی السلطان لیس بشرط لما روی ان عثمان رضی الله
تعالی عنه حین کان محصورا صلی علی رضی الله تعالی عنه الجمعة بالناس ولم یروا انه صلی بامر عثمان قلنا یحتمل انه
فعل ذلک بامر عثمان رض والمحتمل لا یصلح حجة ولو فعل بغیر اذنه انما فعل لان الناس اجتمعوا علیه وعند ذلک یجوز
لان الناس احتاجوا الی اقامة الفرض فاعتبر اجماعهم انتهی ازین اصل فقها تفریعات استنباط کرده اند
از انجمله در در المختار گوید ولو مات الوالی او لم یحضر لفتنة ولم یوجد احد ممن له حق امامة الجمعة نصب العامة
لهم خطیبا للضرورة کما سیأتی مع انه لا امیر ولا قاضی ثمه اصلا وبهذا ظهر جهل من یقول لا تصح الجمعة
فی ایام الفتنة مع انها تصح فی البلاد التی استولی علیها الکفار انتهی ونیز ازینجا جهل جاهلان که جمعه
در دار الحرب جائز نیست بر اصل بر آمد واز انجمله در جامع الرموز است ونیز اذا لم یکن سلطان ثمه والا
فالسلطان لیس بشرط فلو اجتمعوا علی رجل وصلوا جاز کما فی الجلالی وغیره انتهی واز انجمله در عالمگیری

میگوید فان لم یمدوا احدا منهم و اجتمع الناس علی رجل فصلی بهم جاز کذا فی السراجیه انتهی و از انجمله در تجنیس نوشته

ونصب العامة الخطیب غیر معتبر مع وجود من ذکر و اما مع عدمهم فیجوز للضرورة انتهی وغیر ذلک من المعتبرات بالجمله

ازین روایات مستفاد شد که اجتماع مردم درین باب قائم مقام سلطان و اذن وی ست چنانکه خلافت تیمم برای

وضو بوقت فقدان ما در صلوٰة و لیکن چون بغور تامل کرده میشود و مواقع صحیحه هجرت نبوی پیش نهاد خاطر ملحوظ میگردد

اشتراط سلطان ثبوت نمی یابد چنانچه در مدارج النبوة در کیفیت هجرت از مکه تا مدینه بمقام قبا می نگارد که وچند روز

بعد درین مقام اقامت فرمود بقولی چهارده روز و بقولی بست روز و بقولی چهار روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه

و پنجشنبه و قول اول صحیح تر ست و بر هر تقدیر روز جمعه وقت ارتفاع نهار برآمده و در طریق در بطن وادی ان موضع

که الآن مسجد صغیر بنا کرده اند نماز جمعه بگذارد و خطبه بلیغ در ابشار و انذار خوانده قلوب اهل ایمان ابر انوار ساخت

انتهی بقدر الحاجة پس در وقت اقامت جمعه بمقام بطن وادی لامحاله سلطان یا نائبش در مدینه منوره موجود نبود

و جناب رسالت مآب را بعد هنوز ولایت و سلطنت بتدریج حاصل شده بود نه دفعة در اول قدوم

میمنت لزوم بوقت اقامت جمعه در مدینه بمقام بطن وادی بالجمله اگر وجود سلطان یا نائبش شرط وجوب

بودی ضرورة اقامت جمعه تا وجود سلطان مع قوت و شنی وچونکه دران وقت هر قدر مردم که بشرف اسلام

مشرف شده بودند و اعتقاد راسخ بآنجناب می داشتند و امام و مقتدای دین و دنیا میدانستند همه ها

باتفاق خودها جمعه ابلا اشاره عت و بلا امتناقت عقب آنسرور گذارد و تدوقی تا تا نیز درین باره همین طریق

در مصار و قری اسلوک جاری ست و نیز علامه سلام الله در محلی شرح موطا روایت عبدالرزاق از ابن

سیرین در بیان اقامت جمعه از اسعد بن زراره قبل از هجرت تحریر میفرماید و اول من جمع بالمدینة قبل الهجرة

اسعد بن زرارة قال الحافظ و لا یمتنع ذلک انه صلی الله علیه و سلم علمه بالوحی و هو بمکة فلم یتمکن من اقامتها ثمه

و لذلک جمع بهم اول ما قدم و یدل علی ذلک ما اخرجه الدارقطنی عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه قال اذن النبی

صلی الله علیه و سلم للجمعة قبل ان یهاجر و لم یستطع ان یجمع بمکة فکتب الی مصعب بن عمیر اما بعد فانظر الیوم

الذی یجهر فیه الیهود بالزبور فاجمعوا نساءکم و ابناءکم فاذا مال النهار عن شطره عند الزوال یوم الجمعة فتقربوا الی الله

برکعتین قال فهو اول جمعة حتی قدم النبی صلی الله علیه و سلم المدینة فجمع عند الزوال من الظهر انتهی و شیخ

شیخ عبدالحق دهلوی در شرح سفر السعادة میفرماید که و شاهد از انکه تعیین روز جمعه ازین جهت یا جتهاد بود حدیث

عبدالرزاق را آورده اند که باسناد صحیح از ابن سیرین روایت کرده و شیخ ابن حجر او را در بخاری آورده که

جمعه گذاردند انصار در مدینه پیش از قدوم آنحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و پیش از نزول قرآن بدان و گفتند

که چون یهود را روزیست که مجتمع میشوند در وی در هر هفته و نصاری را نیز روزیست مانند آن ما نیز بگردانیم روزی را که مجتمع شویم در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذرانیم در وی و بجا آریم وظیفه و شکر و عبادت را پس یوم العروبه که نام قدیم روز جمعه ست برای آن تعیین کردند و بر اسعد بن زراره که از رؤسای انصار بود و پیش از قدوم حضرت بمدینه بشرف اسلام مشرف شده بود وی با ایشان نماز گذارد و اجتماع نمود بعد از ان حق آن نازل شد که اِذَا نُودِيَ لِلصَّلٰوةِ مِنْ يَّوْمِ الْجُمُعَةِ الآیه پس این حدیث دلالت کرد که صحابه رض روز جمعه را باجتهاد تعیین و اختیار کردند انتهی بدانکه اقامت از اسعد بن زراره جمعه را پیش از قدوم حضرت بمدینه و اجتماع صحابه برای آن صحیح ست و احمد و ابو داود و ابن ماجه از حدیث کعب بن مالک اخراج کرده که اول کسیکه گذارد با ما جمعه را پیش از قدوم حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه اسعد بن زراره بود و اکثر بر آنند که فرضیت روز جمعه در اول قدوم حضرت صلی الله علیه وسلم شده و آنحضرت بعد از اقامت سه روز بقبا روز جمعه قصد در آمدن مدینه مطهره کرده بود و هم در میان راه نماز جمعه گذارد و برین تقدیر اجتماع صحابه در روز جمعه با اسعد بن زراره باجتهاد صورت اشکال پیدا نکند و بقولی که گویند فرضیت جمعه در مکه بود خالی از اشکالی نیست شیخ ابن حجر فرماید دور نیست که حضرت جمعه را در مکه بوحی دانسته باشد ولیکن بر اقامت و اجتماع مردم برای آن در مکه قدرت و تمکن نیافته چنانچه نزد دارقطنی حدیثی از ابن عباس رض نیز درین باب آمده و صحابه از اهل مدینه آنرا نشنیده و دریافته و آن را باجتهاد خود پیدا کرده و اجتماع نموده و ذکر و عبادت و نماز لازم نیست که بجمیع خصوصیاتی که در جمعه وارد ست بوده و اینقدر مقصود کافی ست و الله اعلم انتهی بقدر الحاجه ازین روایت مستفاد شد که قبل از هجرت و قبل از نزول آیه جمعه از اسعد بن زراره و از مصعب بن عمیر اقامت جمعه در مدینه منوره واقع شده و نیز معلوم گردید که بقولی جمعه در مکه فرض شده بود الا باعث تسلط کفار و غلبه ایشان آنحضرت را استطاعت بر اقامت آن دست نداد ورنه لامحاله ادا فرمودی فلهذا فرمان نبوی برای بجا آوری این امر واجب الادا بنام مصعب بن عمیر در مدینه منوره شرف صدور یافت غرض ازین تمهید اینست که بوقت اقامت جمعه ازین هر دو بزرگ حاکمی یا نایبی در مدینه طیبه ضرورة موجود نبود محض باتفاق مردم که در انوقت حاضر بودند این هر دو اقامت واقع شده پس اگر سلطان از شرائط صحت ادای من کل الوجوه بودی پس باید که ادای جمعه درین هر دو واقعه صحیح نبودی و شارع علیه الصلوٰة والسلام بملاحظه عظمت این شعائر واجب الاظهار احتیاطاً آینده را که مبادا در امور تقدم و غیره بهیجان تعصب و جهالت مردم که ایشان را بجهول سنت فتنه و شر خیزد و نوبت بقتال و جدال رسد که آن موجب موقوفی و تعطل این شعائر گردد مراد

[illegible] اگر شرط او ولایت گویند با هم سحا است چنانکه شرط اجتهاد در قاضی و این مسئله در کتاب القضا در هدایه وغیره

تفدیم بالحفظ منصب اقامت بوالی صاحب اقتدار عادل شد یا جابر تفویض فرمودنا که انتظام اقامت این شعار
بوجه اتم صورت بندد وکسی بر عیب و وجاہت وی درین امر دم نزد از انجا مردم قرنا بعد قرن وعصرا بعد عصر
فهمیده‌اند و دریافتند که سلطان و اذن وی برای صحت جمعه شرط ست تمام شد تقریر اشتراط سلطان اکنون
تقریر اشتراط مصر باید شنید در ہدایه مینویسید لا تصح الجمعة الا فی مصر جامع او فی مصلی المصر ولا تجوز فی القری
لقوله علیه السلام لا جمعة ولا تشریق ولا فطر ولا اضحی الا فی مصر جامع ۞ والمصر الجامع کل موضع له امیر وقاض
ینفذ الاحکام ویقیم الحدود وہذا عن ابی یوسف وعنه انهم اذا اجتمعوا فی اکبر مساجدہم لم یسعهم الاول اختیار
الکرخی وهو الظاهر والثانی اختیار البلخی انتهی ودر رد المختار در حد مصر جامع مینویسید عن ابی حنیفة رح انه بلدة
کبیرة فیها سکک واسواق ولها رساتیق وفیها وال یقدر علی انصاف المظلوم من الظالم بحشمته وعلمه او علم غیره
یرجع الناس الیه فیما وقع من الحوادث وہذا هو الاصح الخ الا ان صاحب الهدایة ترک ذکر السکک والرساتیق
لان الغالب ان الامیر والقاضی الذی شانه القدرة علی تنفیذ الاحکام واقامة الحدود لا یکون الا فی
بلد کذا هو ظاهر الروایة انتهی ملخصا بقدر الحاجة ازینجا واضح گردید که در حد مصر جامع از مجتهدین دو قول منقولند
یکی موافق ظاهر الروایة که مصر جامع موضعی ست که دروی والی بود که قادر باشد بر تنفیذ احکام واقامت حدود
بر انصاف مظلوم از ظالم تا آخره ودیگر آنست که چون مردم در اکبر مساجد خود جمع شوند مسجد آنها گنجایش
نکند واین موافق غیر ظاهر الروایة ست ودر حقیقت مصر آنست که آنجا تختگاه ودار الامارة سلطان باشد و
غالباً تختگاه ودار الامارة در مصر کلان که ازان حوائج ضروری می برآیند قرار می یابد وامیر وقاضی مامور
ومنصوب از جانب سلطان هم درچنین مصر اقامت اختیار میکنند ونیز باذن والی یا قاضی جمعه در قصبات و
قری بالاتفاق فرض واقع میشود چنانکه در رد المختار مینویسید وتقع فرضا فی القصبات والقری الکبیرة فیها
اسواق قال ابو القاسم ہذا بلا خلاف اذا اذن الوالی او القاضی ببناء المسجد الجامع واداء الجمعة لان ہذا
مجتهد فیه فاذا اتصل به الحکم صار مجمعا علیه وفیما ذکرنا اشارة الی انه لا تجوز الجمعة فی الصغیرة التی لیس فیها
قاض ومنبر وخطیب کما فی المضمرات والظاهر انه اریدبه الکراهة لکراهة النفل بالجماعة الا تری ان فی الجواہر
لو صلوا فی القری لزمهم اداء الظهر وہذا اذا لم یتصل به الحکم فان فی فتاوی الدیناری اذا بنی مسجد فی الرستاق
بامر الامام فهو امر بالجمعة اتفاقا علی ما قال السرخسی انتهی بالجملة ازین روایت معلوم شد که باداء جمعه در قصبات
وقری کبیره فرض ظهر از ذمه ساقط خواهد شد ودر صغیره که از جانب سلطان قاضی وخطیب ومعمر یا قائم
جمعه نیستند ومعتبر که مراد ازان مسجد ست باجازت او در آنجا بنا نکرده اند جمعه جائز نخواهد گردید واز ینجا

مستفاد میشود که اگر مامور باشند و منبر موجود بود جمعه صحیح خواهد شد چنانچه از عبارت اخیر این روایت که اذا
بنی مسجد فی الرستاق بامر الامام فهو امر بالجمعة اتفاقا واضح میگردد و لفظ رستاق بمعنی قریه مطلق واقع ست کبیره
باشد یا صغیره معلوم شد که قصبات و قریه حکم مصر دارند و از دائره مصر که در حدیث با مصر واقع ست خارج نیستند
و این قریه از مصر بمسافت بعیده واقع باشند یا بالقرب و جوار وی چنانچه علامه شامی در رد المحتار بعد تعریف فنا
و تقدیر مسافتش باقوال مختلفه در حکم قریه قریب و جوار مصر باین معنی تصریح میکند که اقول وبه ظهر صحتها فی تکیة
السلطان سلیم بمرجة دمشق وكذا فی مسجد صالحیة دمشق فانها من فناء دمشق بما فیه من القریة لتصحیح الحبل وان
انفصلت عن دمشق بمزارع لكنها قریبة انها علی ثلث فرسخ من البلدة وان اعتبرت قریة مستقلة فهی
علی تعریف المصنف علی ان مسجدها مبنی بامر السلطان وكذا مسجدها القدیم المشهور بمسجد الحنابلة الذی بنا الملك
الاشرف وامره كاف فی صحتها علی ما مر انتهی خلاصه اینست که جمعه در تکیه سلطان سلیم و همچنین در مسجد وی در
صالحیه دمشق که از شهر قریب ست صحیح ست زیرا که از فنای مصر ست و چون آن قریه مستقله قرار خواهد یافت
تاهم جمعه در وی درست ست زیرا که بحکم سلطان در وی مسجد بنا یافته است و حکم وی برای صحت جمعه کافیست
و آنچه در فتح القدیر منقول ست که ومن كان من توابع المصر فحكمه حكم اهل المصر ان یاتی المصر فیصلیها فیه و
اختلفوا فیه فعن ابی یوسف ان كان الموضع یسمع فیه النداء من المصر فهو من توابعه والا فلا وقیل ان امكنه ان
یحضر الجمعة ویبیت باهله من غیر تكلف یجب علیه الجمعة والا فلا قال فی البدائع وهذا احسن انتهی محمول ست
بران تقدیر که حکم سلطان برای اقامت جمعه یا برای بنای مسجد دران موضع نشده باشد و اصل اینست که در
زمان نبوت و خلافت در قریه قرب و جوار از عوالی مصر جمعه اقامت نمی یافت و همه ساکنان آنها در
جامع مصر حاضر شده اقامت این شعار میکردند تا که اظهار این شعار بکثرت مسلمانان باجتماع در یک مقام
بر وجه کمال و تمام گردد از ینجاست که در قبا که از عوالی مدینه منوره ست اقامت جمعه بعد از هجرت یکبار اتفاق
نیفتاده و اهل قبا مدام در مدینه منوره حاضر شده در مسجد نبوی اقامت جمعه مینمودند الآن هم همین معمول ست
آری اگر بحکم سلطانی در آنجا جمعه اقامت یابد چه از دارد و جائیکه تعلق اقامت بسلطان ندارد چنانکه
درین دیار پس در آنجا اتفاق مسلمانان درین باب کافیست در تحقیق مقام مناسب مینماید این کلام که نماز جمعه
قریه صحیح ست احادیث صحیحه درین باب منقول میگردد حیث قال العلامة قطب ائمة المحققین الشیخ عبد الوهاب
الشعرانی فی کتابه کشف الغمة فصل فی عدد الجماعة الذین تنعقد بهم الجمعة كان ابو امامة رضی الله تعالی عنه
یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الجمعة واجبة علی الخمسین رجلا ولیس علی ما دون الخمسین

جمعة وكان ابن مسعود رضي الله تعالى عنه يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الجمعة واجبة على كل قرية و
ان لم يكن فيها الا اربعة وقال كعب بن مالك رضي الله تعالى عنه اول من جمع بنا اسعد بن زرارة في نقيع الخضمات قيل
لكعب كم كنتم يومئذ قال اربعون رجلا فجمع بنا قبل مقدم النبي صلى الله عليه وسلم من مكة قال شيخنا والظاهر ان
العدد المذكور ليس بشرط اذ لو كان اسعد جاء دون الاربعين فجمع بهم واقام شعار الجمعة بدليل الحديث قبلهم في واقعة
حال ولذلك اختلفت مذاهب العلماء في العدد فذهب ابن عباس رضي الله تعالى عنه الى ان الجمعة تصح من الواحد
وذهب ابراهيم النخعي وداود واهل الظاهر الى انها تصح من اثنين ثم ذهب ابو حنيفة وسفيان الثوري الى انها
تنعقد باربعة احدهم الامام وذهب الامام الليث بن سعد ومحمد وابو يوسف الى صحتها باثنين سوى الامام و
ذهب عكرمة الى صحتها بسبعة وذهب ربيعة الى انها تصح بتسعة وفي رواية عنه باثني عشر وذهب اسحاق الى صحتها
بثلاثة عشر احدهم الامام وذهب مالك الى صحتها بعشرين وفي رواية بثلاثين ثم ذهب الشافعي الى صحتها باربعين احدهم الامام
وفي قول باربعين غير الامام وبه قال عمر بن عبد العزيز وطائفة وذهب الامام احمد الى صحتها بخمسين ثم ذهب طاوس الى
صحتها بثمانين وذهب بعض علماء الحديث الى صحتها بجمع كثير من غير حصر قال [illegible] اراد ولة الشريفة كلها وجدناها
تشهد بوجوب اقامتها بجماعة ليظهر لهم شعار الجمعة في كل مصر وبلد وقرية بحسبها من غير عدد مخصوص وقد سئل ابن
عباس رضي الله تعالى عنه عن رجل صلى الجمعة في بيته فرادى فقال لا يجزئ اذا اقام شعار الجمعة بغيره قال شيخنا
وانما تقرر الشارع صلى الله عليه وسلم والخلفاء الراشدون في حضور الجمعة وعدم صحتها فرادى من غير حضور الجماعة
خوفا ان يتساهل الناس في الحضور ويصلوا فرادى فلا يقوم للجمعة شعار فسد الباب بذلك كما امر رسول الله صلى الله
عليه وسلم من صلى خلف الصف فرادى فعليه ان يعيد الصلوة وكما قال لا صلوة لجار المسجد الا في المسجد ونحوهما من الاحاديث
والله سبحانه اعلم انتهى آنچه در حديث اول منصوص است كه جمعه بر پنجاه مردان واجب است نه بر كمتر از آن ودر حديث ثاني
منصوص است كه جمعه بر هر قريه يعني اهل قريه اگر چه در وی چهار مردان باشند واجب است ظاهرا مباين اين هر دو حديث وهمچنين در
مذاهب علما در اعداد كه غالبا استدلال ايشان از احاديث ديگر باشد تعارض معلوم ميشود الا در حقيقت تعارض
نيست زيرا كه اين همه از واقعه حال است كه كسى از اهل مذهب در اثبات دعوى خود بعدد مخصوص در جماعت حجت
لازمه نيست وچون متأمل منصف بطور اهل كل ادله شرعيت تأمل خواهد كرد خواهد يافت اظهار اشاعه براي وجوب
اقامت جمعه بجماعت مردم كه ظاهر گردد بايشان شعار جمعه در هر شهر وده موافق حيثيت آن بلا عدد مخصوص آنچه
درين عبارت صحت جمعه بمذهب ابن عباس از اقامت واحد مردست ودر مذهب ابراهيم نخعي وداود واهل
ظاهر از دو نفر ودر مذهب امام ليث وصاحبين از دو نفر سواي امام صحت جمعه منقول است خلاف مدلول نص است

زیرا که در بعض خطاب بجماعت است و واحد و اثنین از جماعت خارج است و در مذهب امام ابو حنیفه رح و سفیان ثوری رح از
چهار نفر که یکی از ایشان امام است جمعه منعقد میشود و ثلاث که اقل جمع است لفظاً و معناً در اینجا صادق است و بمدلول نص اعتماد
دارد والجماعة واقلها ثلثة رجال ولو غیر الثلثة الذین حضروا الخطبة سوی الامام بالنص لانه لا بد من الذاکر وهو الخطیب
وثلثة سواه بنص فاسعوا الی ذکر الله انتهی ما فی الدر المختار و آنچه پرسیده شد که ابن عباس از شخصی که نماز جمعه در بستان خود بجای
او ساخت چه حکم است و در جواب شق مصرح نیست و تنگی بشعار جمعه بغیر او قائم گردد و پس ازین معلوم شد که جماعت
نزد ایشان در جمعه فرض کفایه است نه عین و این خلاف مذهب جمهور صحابه است بالجمله باکید و تشدید شارع علیه الصلوة
والسلام و پیش ان خلفای راشدین در باب اقامت و اظهار شعار جمعه بجماعت بیش از بیش است نسبت تقریر اشتراط
مصر بسبب تفسیر ظاهر الروایه و آنچه موافق غیر ظاهر الروایه است آنهم جابجا در امصار و قصبات و قری یافته میشود
و جایز است اقتدا بآنچه در کتب ظاهر الروایه است و آنچه در کتب غریبه و مسائل نوادر است با وجود امکان تعمیل بر ظاهر الروایه
جایز نیست کذا افاده و تفسیر اول را از کتب ظاهر الروایه نقل کرده اند و ثانی را از کتب غریبه و مسائل نوادر
آنچه بعض فقها مانند صدر الشریعه وغیره اول را بعلت ظهور توانی در تنفیذ احکام شرع خصوصاً در اقامت حدود
در امصار ترک ساخته و ثانی را قول مفتی به قرار داده اختیار کرده اند خرابیست با آنکه مراد تنفیذ جمیع احکام
بالفعل نیست زیرا که جمعه اقامت یافت در زمان حجاج که ظالم تر از وی کسی نبود و پر ظاهر است که وی تعمیل جمیع
احکام نمیکرد بلکه مراد والله اعلم اقتدار اوست بران و لیکن لایق آن است که اکثر احکام مراد دارند و اگر بالفعل مراد بودی
باید که بلدی از بلاد اسلام مصر درین زمان بلکه قبل ازین بمشابهی این روایت قرار نیابد و جمعه صحیح نگردد و نسبت تقریر علامه
شامی که در رد المحتار کرده است و تنفیذ جمیع احکام اگرچه از والی اهل اسلام متصور است نه از کافر الا اگر بعض احکام از وی
نفاذ یابد البته امکان دارد و در کتب فقهیه هم بلفظ سلطان مطلق واقع است و اسلام شرط معلوم نمی شود چنانکه در جامع الرموز
در باره اشتراط سلطان میفرماید والسلطان الی ان قال والاطلاق مشعر بان الاسلام لیس بشرط انتهی پس اگر
والی غیر اهل اسلام از اقامت جمعه ما حکم منع آید لامحاله مسلمانان را حاجت استیذان نباشد اقامت فرض خواهد شد
و این اقامت نیز منجمله احکام شرع است که بحکم وی نفاذ یافته و اتقید تنفیذ احکام از وی درین باب کافیست
و درین زمان حاکم وقت را در امور تعبدی مسلمانان اهل اسلام عنایت نیست در صورت مطلقاً حاجت استیذان
ندارد و باقی ماند کلام [illegible] بآنکه عدم وقوع شک در صحت جمعه ظاهر است و وجه
معلوم میشود اول [illegible] شک در تحقق شرائط صحت جمعه بیان اول
آنکه در در مختار میفرماید [illegible] علی المذهب علیه المفتوی شرح المجمع للعینی

و اما من فتح القدير دفعا للحرج وعلى المرجوح فالجمعة لمن سبق تحريمة وتفسد بالمعية والاشتباه فيصلي بعدها آخر ظهر وكل ذلك
خلاف المذهب فلا يعول عليه كما حرره في البحر وفي المجمع الانهر معزيا للباطل والاحوط نية آخر ظهر ادركت وقته لان
وجوبه عليه باخر الوقت انتهى (قوله مطلقا) اي سواء كان المصر كبيرا او لا وسواء فصل بين جانبيه نهر كبير كبغداد او لا
وسواء قطع الجسر او بقي متصلا وسواء كان التعدد في مسجدين او اكثر هكذا افاده من الفتح ومقتضاه انه لا يلزم ان
يكون التعدد بقدر الحاجة كما يدل عليه كلام السرخسي الآتي (قوله على المذهب) فقد ذكر الامام السرخسي ان الصحيح من
مذهب ابي حنيفة جواز اقامتها في مصر واحد في مسجدين واكثر وبه ناخذ لاطلاق لا جمعة الا في مصر شرط المصر فقط
وبما ذكرنا اندفع ما في البدائع من ان ظاهر الرواية جوازها في موضعين لا في اكثر وعليه الاعتماد اهـ فان المذهب
الجواز مطلقا بحر (قوله دفعا للحرج) لان في الزام اتحاد الموضع حرجا بينا لاستدعائه تطويل المسافة على اكثر الحاضرين
ولم يوجد دليل عدم جواز التعدد بل قضية الضرورة عدم اشتراطه لا سيما اذا كان مصرا كبيرا كمصرنا كما قاله الكمال ط
(قوله وعلى المرجوح) هو ما مر عن البدائع من عدم الجواز في اكثر من موضعين (قوله لمن سبق تحريمة) وقيل العبرة للسبق
بالفراغ وقيل بهما والاول اصح بحر عن القنية اي اصح عند صاحب القول المرجوح قال في الحلية وكنت قد راجعت
(اي التحريمة والسبق)
شيخنا يعني الكمال في هذه الكتابة فكتب الي واما السبق فلا شك عندي في اعتباره بالخروج وهل يعتبر معه الدخول محل
تردد في خاطري لان سبق كذا هو بتقدم دخول تمامه في الوجود او بتقدم انقضائه كل محتمل اهـ (قوله فيصلي بعدها آخر
ظهر) تفريعه على المرجوح يفيد انه على الراجح من جواز التعدد لا يصليها بناء على ما قدمناه عن البحر من انه افتى بذلك مرارا
خوف اعتقاد عدم فرضية الجمعة وقال في النهر انه لا احتياط في فعلها لانه العمل باقوى الدليلين اهـ وعبارة البحر هذا
وقد افتيت مرارا بعدم صلوة الاربع بعدها بنية آخر ظهر خوف اعتقاد عدم فرضية الجمعة وهو الاحتياط في زماننا
ومن لا يخاف عليه مفسدة منها فالاولى ان يكون في بيته خفية لهذا اطال في فتح القدير في بيان ذلك لانهم قال
انما اكثر فيه نوعا من الاكثار لما نسمع عن بعض الجهلة انهم ينسبون الى مذهب الحنفية عدم افتراضها ومنشاء
غلطهم ما سياتي من قول القدوري ومن صلى الظهر فالحرمة لترك الفرض وصحة الظهر لما سنذكره وقد صرح اصحابنا
بانها فرض آكد من الظهر وبكفر جاحدها انتهى اقول قد كثر ذلك من جهلة زماننا ايضا ومنشا جهلهم صلوة الاربع
بعد الجمعة بنية الظهر وانما وضعها بعض المتاخرين عند الشك في صحة الجمعة بسبب رواية عدم تعددها في مصر واحد
وليست هذه الرواية بالمختارة وليس هذا القول اعني اختيار صلوة الاربع بعدها مرويا عن ابي حنيفة وصاحبيه
انتهى ما فيه بالجمله ازینجا بدرستی ثابت شد که مذهب ابو حنیفه آنست که جمعه در یک شهر در چند جا مطلقا جائز است شهر کلان
باشد یا نه [illegible] هر دو جانب وی نهر فاصل باشد مانند بغداد یا نه و درمیان وی پل باشد یا نه و مقتضای اطلاق لازم

نیست کہ تعدد بقدر حاجت بود و برین قول فتوی ست بنا بر دفع حرج زیرا کہ در التزام اداء جمعہ در یک جا موجب حرج
است کہ ہر وصر را در طی مسافت بعیدہ برای حضور جمعہ مشقت خواہد شد و بر قول عدم جواز زیادہ از دو جا جائز نیست
پس برین قول جمعہ آنکس صحیح ست کہ تحریمہ وی از دیگران سابق باشد و در صورت معیت و اشتباہ فاسد خواہد شد
معلوم شد کہ علت جواز تعدد جمعہ وقوع حرج و مشقت ست پس حاجت تعدد بقاعدۂ الحاجۃ تنزل منزلۃ الضرورۃ
وما ابیح للضرورۃ یتقدر بقدرہا بقدر ضرورت از الۂ حرج و مشقت بقاعدۃ المشقۃ تجلب التیسیر والاصل
فیہا قولہ تعالی یُرِیْدُ اللّٰہُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیْدُ بِکُمُ الْعُسْرَ وقولہ تعالی وَمَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ
فِی الدِّیْنِ مِنْ حَرَجٍ وفی الحدیث احب الدین الی اللہ تعالی الحنیفیۃ السمحۃ کما ہو المصرح فی الاشباہ و
النظائر معتبر خواہد شد پس تعدد زائد از قدر حاجت خلاف قواعد مضبوطہ است و نیز تقلیل جماعت و نقصان
اظہار شعار جمعہ کہ خلاف مقصود شارع علیہ الصلاۃ والسلام ست لامحالہ متصور ست از ینجاست کہ در زمان نبوت
و خلافت و نیز در زمان تابعین در امصار یکجا اقامت این شعار اسلام میکردند تا کہ اظہارش بر کمال گردد علامہ شامی
قول عدم جواز را ہر چند قول معتمد فی المذہب ارجح قرار دادہ است و بر قول بکر کہ انہ لا احتیاط فی فعلہا کلام
کردہ حیث قال اقول وفیہ نظر بل ہو الاحتیاط بمعنی الخروج عن العہدۃ بیقین لان جواز التعدد وان کان ارجح
واقوی دلیلا لکن فیہ شبہۃ قویۃ لان خلافہ مروی عن ابی حنیفۃ ایضا واختارہ الطحاوی والتمرتاشی وصاحب
المختار وجعلہ العتابی الاظہر وہو مذہب الشافعی والمشہور عن مالک واحدی الروایتین عن احمد کما ذکرہ المقدسی
فی رسالتہ نور الشمعۃ فی ظہر الجمعۃ بل قال السبکی من الشافعیۃ انہ قول اکثر العلماء ولا یحفظ عن صحابی ولا تابعی تجویز
تعددہا اہ وقد علمت قول البدائع انہ ظاہر الروایۃ وفی شرح المنیۃ عن جوامع الفقہ انہ اظہر الروایتین عن الامام قال
فی النہر وفی الحاوی القدسی وعلیہ الفتوی وفی التکملۃ للرازی وبہ ناخذ اہ فہو حینئذ قول معتمد فی المذہب لا قول
ضعیف ولذا قال فی شرح المنیۃ الاولی ہو الاحتیاط لان الخلاف فی جواز التعدد وعدمہ قوی وکون
الصحیح الجواز للضرورۃ للفتوی لا یمنع شرعیۃ الاحتیاط اہ قلت علی انہ لو سلم ضعفہ فالخروج عن خلافہ اولی
فکیف مع خلاف ہؤلاء الائمۃ وفی الحدیث المتفق علیہ فمن اتقی الشبہات استبرأ لدینہ وعرضہ ولذا
قال بعضہم فیمن یقضی صلوۃ عمرہ مع انہ لم یفتہ منہا شیء لا یکرہ لانہ اخذ بالاحتیاط وذکر فی القنیۃ انہ احسن
ان کان فی صلوتہ خلاف المجتہدین ویکفینا خلاف ما مر وفی القنیۃ لما ابتلی اہل مرو باقامۃ الجمعتین فیہا
مع اختلاف العلماء فی جوازہما امرہم ائمتہم بالاربع بعدہا حتما اہ ونقلہ کثیر من شرح الہدایۃ وغیرہا ونقلہ
وفی الظہیریۃ واکثر مشائخ بخاری علیہ لیخرج عن العہدۃ بیقین ثم نقل المقدسی عن الفتح انہ ینبغی ان یصلی

اربعا ینوی بها آخر فرض ادرکت وقته ولم اؤده ان تردد فی کونه مصرا او تعددت الجمعة وبالجملة فقد ثبت
انه ینبغی الاتیان بهذه الاربع بعد الجمعة لکن بقی الکلام فی تحقیق انه واجب او مندوب قال المقدسی ذکر ابن
الشحنة عن جده التصریح بالندب وبحث فیه بانه ینبغی ان یکون عند مجرد التوهم اما عند قیام الشک والاشتباه
فی صحة الجمعة فالظاهر الوجوب وانما اطلنا فی ذلک لدفع ما یوهمه کلام الشارح تبعا للبحر من عدم فعلها مطلقا
نعم ان ادی الی مفسدة لا تفعل جهارا والکلام عند عدمها ولذا قال المقدسی نحن لا نامر بذلک امثال هذه
العوام بل ندل علیه الخواص ولو بالنسبة الیهم انتهی ملخصا خلاصه اینست که قول مرجح یعنی روایت عدم تعدد
بروایت معتبره وقول معتمد فی المذهب از ظاهر الروایة قرار یافته وقول ضعیف و آن مذهب شافعی ومشهور از
مالک و هی احدی الروایتین از امام ست فلهذا در وی شبهه قویه پیدا شد تا این چهار رکعت احتیاطی بعد از جمعه
باین نیت بگذارد که آخر فرض یافتم وقت او را و ادا نکرده ام او را به اگر متردد شود در بودن آن موضع مصر
یا آنکه دران جا جمعه متعدد میشود تا که از عهده یقینا بر آید ازینجا معلوم شد که اهل مصر بحکم امامان خود وقتیکه جمعه در
دو جا در وی اقامت یافته بود این را گذارده بودند ظاهرا استدلال ائمه و فقها در باب عدم تعدد از نص
صریح که مانع از تعدد باشد معلوم نمیشود چنانچه خود در رد المختار بان تصریح کرده که ولم یوجد دلیل عدم جواز التعدد
پس چگونه قول مرجح قول راجح و معتمد فی المذهب بلا دلیل ثابت خواهد شد و عدم محفوظیت تجویز تعدد از صحابی
و تابعی ظاهرا والله اعلم باین وجه معلوم میشود که مردم بازدحام کثیر و جم غفیر بیکجا جمع شده اقامت این شعائر
نمایند تا که اظهارش بکمال گردد و در تعدد آن جمعیت متصور نیست و چونکه دران زمان همه مسلمانان کامل الایمان
بعبادت الهی اشتیاق تمام داشتند و محبت وی تعالی مستغرق بودند در حضوری برای جمعه در یکجا بجای
بقطع مسافت بعیده از بار مشقت و تعب متاثر و متالم نمی شدند چنانچه امام غزالی در اشتیاق سلف در
حضوری جمعه در کیمیای سعادت میفرماید که در روزگار اول بوقت صبح بچراغ شدندی و راه ها از زحمت چنان
بودے که دشوار توانستندی رفت و ابن مسعود یکروز بجامعی شد و سه کس پیش از وی آمده بود
با خود عتاب میکرد و میگفت که تو در درجه چهارم باشی کار تو چون باشد و چنین گفتندی که اوّل بدعتی که
در اسلام پیدا آمد این بود که این سنت ترک کردند انتهی الحال بضعف ایمانی تهاون و توانی در امور عبادات
الهی انچه در قلوب مسلمانان این زمان طاری و ساری ست مخفی نیست لامحاله تعدد بقدر ضرورت دفع حرج
و مشقت مرعی خواهد شد بالجمله از خلاف ائمه بلا دلیل در اجمعیت جواز تعدد شبهه قویه پیدا نمی شود
و قول مرجوح ارجح و اقوی نمیگردد و بدستور بضعف خود باقی میماند اکنون احتیاج ادای اربعه وجوبا

اصلا ندارد آری اگر سنجیا با ادا سازد مضائقه نه بیان دوم آنکه هر دو شرط یعنی مصر و سلطان را منجمله شرائط
صحت جمعه سابقاً بدلائل ثابت کرده شد و هیچ شک و شبهه در تحقق آنها درین زمانه باقی نمانده در مضمون مطلقاً
حاجت تادیه آن نیست و نیز در عبارت رد المحتار چند جا خدشه واقع است از انجمله مینویسد که و کون الصحیح یجوز ان
للضرورة للفتوی لا یمنع شرعیته الاحتیاط للتقوی این سخن راست و خوب است بشرطیکه عمل باحتیاط منجر بمنکرات
و منهیات نگردد و رنه شرعیة الاحتیاط ممنوع است چنانچه از کلام عالم ربانی حجة الاسلام امام غزالی که در کیمیای
سعادت میفرمایند واضح میشود و هو هذا و این احتیاطها که عادت صوفیان است از جویبار و [illegible] و از ابریسم
گرفتن و آب پاک بیقین طلب کردن و آفتابه نگاه داشتن تا کسی بسنبه دران نکند همه نیکوست تا آنکه گفته چه آن
احتیاطها نیکوست لیکن شش شرط تا آنکه گفته شرط ششم آنکه این احتیاط بمنکرات و منهیات ادا نکند چنانچه بر سجاده ریا زیاده کند
در طهارت که تا چهارم منهی است یا طهارت دراز کند و مسلمانی در انتظار وی باشد که این نشاید یا آب بسیار ریزد
یا نماز از اول وقت تاخیر کند یا امام باشند و اهل جماعت را در انتظار دارد تا آنکه گفته که این چنین کارها بسبب احتیاطی
که فضیلت نیست مباح نگردد انتهی ملخصاً بقدر الحاجة پس فیما نحن فیه تادیه اربعه احتیاطاً اگر منجر بمفسده خوف اعتقاد
عدم فرضیت جمعه که از منکرات و منهیات است خواهد شد پس درین صورت بسبب احتیاطی که فضیلت نیست مباح
نخواهد گردید و این خوف فی زماننا هذا بر ظاهر است نوبت بآن رسیده که بسیاری از عوام بفتوای بعض از
علمای این زمان که بوجه فقدان شرط مصر و سلطان جمعه صحیح نیست فلهذا ظهر ادا باید کرد جمعه را عمداً
بلا عذر ترک ساخته اند و بعضی از علما در تذبذب اند فتوی میدهند که جمعه صحیح است و ظهر احتیاطی نیز ادا باید
ادا باید نمود اگر صحیح است پس ادای ظهر احتیاطی چه معنی دارد معلوم شد که ایشان نیز در صحت وی شاک اند
بالجمله عوام سخت مخمصه و خرابی افتاده اند که فرض قطعی متروک میشود با آنکه در فرضیت وی متذبذب اند
این همه خرابی بادای این ظهر احتیاطی ست و شیخ عبد الحق محدث دهلوی در شرح سفر السعادة میفرمایند
که و بعضی گفته اند که این چهار رکعت که بعد از جمعه احتیاطاً بنیت ظهر بگذارد بهتر آنست که پیش از جمعه
بگذارد زیرا که چون جمعه را با جماعت گذارد پس از ان بنیت ظهر بگذارد و اسائت ظنی بمسلمانان لازم آید
که نماز یکه گذارده اند فاسد بود انتهی بقدر الحاجة گویم این اسائت ظنی بمسلمانان در صورت گذاردن
این چهار پیش از جمعه نیز متصور است زیرا که گذاردن وی بنا بر همین خیال است که نماز یکه ادا خواهند کرد
فاسد خواهد شد و بر ظاهر است که اسائت ظنی بمسلمانان بحکم آیه کریمه یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اجْتَنِبُوْا
کَثِیْرًا مِّنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ الآیه حرام است پس هر گاه که احتیاط مستلزم حرام

باشند نادیرآن مطلقاً جائز نخواهند شد بالجملہ قول صاحب بحر الرائق کہ انہ لا احتیاط فی فعلہا لانہ العمل باقوی
الدلیلین از راہ انصاف درین مقام خیلی احسن و انسب است زیراکہ در تعمیل برین قول از امر و محظور مذکور یعنی عن قضاء
عدم فرضیت جمعہ و اسارت ظنی محفوظ میماند و قیاس ادای این اربع احتیاطاً بر قضای صلوٰۃ عمری
نمی تواند شد زیراکہ آنچہ محظور از ادای اربع لازم می آید از قضا لازم نمی آید و حدیث فمن اتقی الشبہات استبرأ لدینہ وعرضہ
نیز محمول بران صورت خواہند شد کہ ازین اتقا محظوری لازم نیاید چنانچہ باین معنی اشارہ از قول امام غزالی رحمہ
کیمیای سعادت گذشتہ است و از انجملہ منیۃ لیسیدہ لکن بقی الکلام فی تحقیق انہ واجب او مندوب قال المقدسی
ذکر ابن الشحنۃ عن جدہ التصریح بالندب وبحث فیہ بان ینبغی ان یکون عند مجرد التوہم اما عند قیام الشک
والاشتباہ فی صحۃ الجمعۃ فالظاہر الوجوب لیس بر تقدیر تسلیم صحت ادای اربع در حکم وجوب بحالت قیام شک
و اشتباہ کلام است زیراکہ توہم و شک در لغت بمعنی گمان آمدہ وہو خلاف الیقین و اشتباہ بمعنی پوشیدہ
کما ہو المستفاد من الصراح پس اشتباہ نیز خلاف یقین برآمد و ہمچنین از اصطلاح فقہا نیز معلوم میشود چنانچہ
در اشباہ والنظائر در فائدہ ثانیہ کہ متعلق بقاعدۃ الیقین لا یزول بالشک است مینویسد الشک تساوی الطرفین
والظن الطرف الراجح وہو ترجیح جہۃ الصواب والوہم رجحان جہۃ الخطا واما اکبر الرای وغالب الظن فہو
الطرف الراجح اذا اخذ بہ القلب وہو المعتبر عند الفقہا کما ذکرہ اللامشی فی اصولہ وحاصلہ ان الظن عند الفقہا
من قبیل الشک لانہم یریدون بہ التردد بین وجود الشیء وعدمہ سواء استویا او ترجح احدہما ولذا قالوا فی
کتاب الاقرار لو قال لہ علی الف فی ظنی لا یلزمہ شیء لانہ للشک انتہی وغالب الظن عندہم ملحق بالیقین
وہو الذی یبتنی علیہ الاحکام یعرف ذلک من تصفح کلامہم فی الابواب صرحوا فی نواقض الوضوء بان
الغالب کالمتحقق وصرحوا فی الطلاق بانہ اذا ظن الوقوع لم یقع واذا غلب علی ظنہ وقع انتہی وایضاً فیہ
فی القاعدۃ السادسۃ والشبہۃ ما یشبہ الثابت ولیس بثابت بالجملہ ازین تقریر واضح شد کہ نزد فقہا
ظن و توہم و اشتباہ ہمہ ملحق بشک اند کہ مراد ایشان بآن تردد است درمیان وجود شیء و عدم و ہر دو طرف
مساوی بوند یا یکی بر دیگری ترجیح بود اگرچہ حد و این ہر چہار فی الجملہ متفاوت اند الا در اصل معنی
تردد مشترک اند ولیکن اکبر رای و غالب ظن ملحق بیقین است زیراکہ معنی تردد در جائی این ہر دو مفقود است
بالجملہ حکم بوجوب در صورت غالب ظن و اکبر رای کردہ خواہد شد و در صورت توہم و شک و اشتباہ نخواہد
چنانچہ از تفریعات منقولہ مستفاد میشود پس حکم کردن بوجوب در صورت قیام شک و اشتباہ خلاف
لغت و اصطلاح فقہاست و از انجملہ می نویسد وانما اطلنا فی ذلک لدفع ما یوہمہ کلام الشارح ہنا

للجمعة من عدم فعلها مطلقا الخ گویم منع کردن شارح از روی احتیاج بجز از تادیه اربع مطلقا بر تقدیر
خوف مفسده اعتقاد عدم فرضیت جمعه از راه انصاف امر بسیار معقول زیرا که این خوف چنانکه در
ادای جهر متصور ست در خفیه نیز متصور آری اینقدر فرق البته متحقق است که در جهر این مفسده زیاده تر بنسبت
کسانیکه طرف دیگران منجر میشود و در خفیه فقط بر خود عائد میگردد زیرا که این امر اعتقادی ست که از قلب
تعلق دارد که جهر و خفیه هر دو درین محل مضر اند و آنچه مقدسی هم امر با دای اربع بملاحظه مفسده
حکم نکرده خواص را بملاحظه آنست که ایشان را ازین مفسده نجات ست بروی دلالت نموده پس
خواص را نیز ازین مفسده نجات معلوم نمیشود زیرا که تادیه ایشان همین اعتقاد عوام اید که همه گاه از قرار
نقص در وقع میشود باشد اگر این تهذیب نیست پس چرا ادا میسازند و نیز کاتب الحروف درینجا تفرد دیگر
میکند و آن اینست که از سلف تادیه اربع احتیاطی با وجود فقدان شرط مصر و سلطان و ران اوقات
منقول نیست چنانکه در وقت اقامت جمعه از اسعد بن زراره و مصعب بن عمیر در اقامت آنجناب
رسالت مآب در اول قدوم بمدینه طیبه و در وقت فتنه بلوای حضرت عثمان پس اگر عدم تادیه آن
باین وجه بود که جمعه باذن امام برحق اقامت یافته بود و اگرچه این احتمال ست پس درین صورت کسی را
درین کلامی نیست و اگر بلا اذن بوجه تعذر استیذان باجماع صحابه اقامت یافته بود پس درین صورت
البته کلام ست که با وجود شک و اشتباه ادای آن بزعم قائلین احتیاطا واجب بود چرا ترک
وجوب کردند و از عهده ادای فرض بیرون نیامدند اگر گویند عدم تادیه آن باین سبب بود
که اجماع صحابه قائم مقام اذن امام بود گویم همین مقوله را درین زمانه هم تسلیم فرمایند و بادای ظهر
احتیاطی حکم نکنند این و آن چه فرق ست در آنجا اجماع صحابه بود و درینجا اجماع مسلمانان ست
و اگر سبب دیگر باشد بیان نمایند والله اعلم بالصواب ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا

صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین | ۹۹۰۳

تمت

الحمد لله علی احسانه که این رساله هدایت مقاله موسومه باشاعة الجمعة فی البلاد و القری تصنیف لطیف عالم باعمل
فاضل اکمل جناب مولوی سید ریاض الحسن صاحب سلمه الله الوهاب در عشره اولی ذیحجه سنه ۱۳۰۹
هجری از اهتمام بیچدان محمد عبد الرحمن عفی عنه بمطبع نظامی واقع کانپور حلیه طبع در بر کشیده
برای سند طبع رساله هذا المطبع نظامی مهر دستخط مهتمم ثبت شده

محمد روشن خان حنفی